



مقاله ای از عبدالحسین خسروپناه؛ علوم انسانی؛ چیستی، ساحت‌ها و فرایندهای تحول در آن

وقتی «چیستی تحول» و «چیستی علوم انسانی» و دیدگاه‌های مختلف اسلامی‌سازی آن‌ها روشن گشت، باید تئوری و چرایی تحول در علوم انسانی را شناخت و با رویکرد مدیریتی به تحول این دسته از دانش نگریست.

وقتی «چیستی تحول» و «چیستی علوم انسانی» و دیدگاه‌های مختلف اسلامی‌سازی آن‌ها روشن گشت، باید تئوری و چرایی تحول در علوم انسانی را شناخت و با رویکرد مدیریتی به تحول این دسته از دانش نگریست.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، مقاله ای با عنوان «علوم انسانی: چیستی، ساحت‌ها و فرایندهای تحول در آن» به نگارش درآورده است که در فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی چاپ و منتشر شده است.

متن مقاله وی در ادامه می‌آید:

چکیده

توجه به مسئله ضرورت تحول در علوم، به‌ویژه علوم انسانی از مهم‌ترین و ارزشمندترین دستاوردهایی است که انقلاب اسلامی ایران برای جهان اسلام به ارمغان آورد. در جمهوری اسلامی به نسبت دیگر کشورهای مسلمان فضایی ایجاد گشته است که پژوهشگران و صاحب‌نظران در باب آن نظریه‌پردازی نمایند و چگونگی آن را تبیین نمایند؛ زیرا این دستاورد در صورتی به جوامع اسلامی انتقال‌پذیر است که درباره چیستی علوم انسانی و فرایندهای مورد نیاز برای تحول در آن بیشتر و دقیق‌تر اندیشید. در این مقاله پس از بررسی چیستی علم و علوم انسانی و با این مفروض که تحول در علوم انسانی به معنای تبدیل پایدار و دارای مرجعیت علمی در مبانی و بنیادها، روش‌ها، مفاهیم، ساختارها، نظریه‌ها و مکاتب و متون علمی در جهت مطلوب است، ساحت‌های این تحول معرفی و مراحل فرایندهای «راهبردی»، «مدیریتی» و «معرفتی» تحول در علوم انسانی تشریح می‌شود. با این بیان معلوم می‌گردد که در تحول علوم انسانی، رویکرد ترمیمی، تهذیبی و پیرایشی، نقلی‌سازی و بومی‌سازی فرهنگی و کاربردی محض منظور نیست، و مقصود از تحول در علوم انسانی، فرایندی است که در آن، نظریه‌های علوم انسانی، روش‌مندان و مبتنی بر مبانی و منابع اسلامی (عقل، تجربه و نقل دینی) در راستای مقاصد شریعت و نیازهای جامعه اسلامی تولید گردند.

درآمد

انقلاب اسلامی ایران دستاوردهای ارزشمندی برای جهان اسلام به ارمغان آورده است. طرح مسئله تحول علوم انسانی یکی از این دستاوردهاست. اما هنگامی این دستاورد عظیم و ارزشمند به جوامع اسلامی انتقال‌پذیر است که درباره چیستی فرایند تحول و چیستی علوم انسانی بیشتر و دقیق‌تر اندیشید.

وقتی «چیستی تحول» و «چیستی علوم انسانی» و دیدگاه‌های مختلف اسلامی‌سازی آن‌ها روشن گشت، باید تئوری و چرایی تحول در علوم انسانی را شناخت و با رویکرد مدیریتی به تحول این دسته از دانش نگریست. مدیریت تحول دانش، اقتضا می‌کند که عوامل تحول دانش شناسایی و مدیریت شود. اما این امر منوط به توجه به چیستی علم و جایگاه آن در اسلام است.

بررسی «حقیقت علم»، یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان، به ویژه انسان معاصر است. علوم مختلف فلسفی و انسانی به این حقیقت توجه کرده‌اند. علوم شناختی با رویکرد عصبی، علوم روان‌شناختی با رویکرد رفتاری، علوم اجتماعی با رویکرد اجتماعی، هستی‌شناسی معرفت با رویکرد هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسی معرفت با رویکرد حکایت‌گری و صدق و کذب، علم کلام با رویکرد اعتقادی، علم عرفان با رویکرد شهودی، علوم فیزیکی با رویکرد اندازه‌گیری به علوم و ادراک و معرفت می‌پردازند.

الگوی پیشرفت اسلامی و تمدن نوین اسلامی که مبتنی بر مؤلفه‌های مهمی هم‌چون فلسفه، علم، صنعت، معیشت، سلامت و... است، به شدت مبتنی بر چیستی علم و معرفت است. «هستی» و «چیستی» معرفت در دو دانش «فلسفه معرفت» و «فلسفه علم» به دقت بیشتری بررسی شده است.

فلسفه معرفت، دانشی است که از احکام و عوارض علم و معرفت، از آن جهت که وجود یا ماهیتی است کاشف و حکایت‌گر،

بحث می‌کند و به دو شاخه «معرفت‌شناسی» و «هستی‌شناسی معرفت» تقسیم می‌گردد. توجه اصلی معرفت‌شناسی به جنبه حکایت‌گری و کاشفیت علم است. اما جنبه وجودی علم، در هستی‌شناسی معرفت بررسی می‌شود. هدف فلسفه معرفت ارائه معیاری برای تمییز معرفت صحیح از سقیم است. فلسفه معرفت، دانش یافتن معیار برای پاسخ‌های صحیح به پرسش‌های معرفتی آدمی است؛ به همین دلیل، این رشته در عرصه‌های علمی، روانی و رفتاری برای فرد و اجتماع اهمیت بسیار و ثمرات مهمی دارد. نجات از تحیر و گرفتاری روانی، تصحیح رفتارهای فردی و اجتماعی و پیشرفت‌های علمی و... از نتایج و ثمرات فلسفه معرفت است. اسلامیت فلسفه معرفت به دلیل هماهنگی با آموزه‌های اسلام و مسئله‌سازی و تکامل روش عقلی توسط نصوص دینی، موجه و معقول است.

دین اسلام، اهمیت بسیاری برای علم و دانش قائل است؛ به گونه‌ای که در قرآن کریم، واژه علم همراه با مشتقاتش (همانند یعلم، یعلمون و...) حدود ۷۸۰ بار تکرار شده است. همچنین اسلام، طلب علم را در جایگاه یکی از واجبات، در ردیف سایر واجبات قرار داده است. صدرالمتألهین در مقام پاسداشت علم و دانش، به تبیین دو دلیل عقلی و نقلی به شرح ذیل پرداخته است:

تحول به معنای تغییر و تبدیل شی یا شخص از حالتی و صفتی به حالت و صفت دیگر است. تحول در علوم انسانی به معنای تبدیل مبانی و بنیادها، روش‌ها، مفاهیم، ساختارها، نظریه‌ها، مکاتب و متون علمی در مسیر تکامل روش‌مند و اسلامی و بومی‌سازی علوم انسانی است؛ تغییری که حاکمیت علمی پیدا کند. با این بیان معلوم می‌گردد که در تحول علوم انسانی، رویکرد ترمیمی، تهذیبی و پیرایشی، نقلی‌سازی و بومی‌سازی فرهنگی و کاربردی محض منظور نیست؛ بلکه مقصود از تحول در علوم انسانی، فرایندی است که در آن، نظریه‌های علوم انسانی، روش‌مندانه و مبتنی بر مبانی و منابع اسلامی (عقل، تجربه و نقل دینی) در راستای مقاصد شریعت و نیازهای جامعه اسلامی تولید گردند.

۱: «دلیل نقلی از قرآن بر فضیلت علم عبارت است از قول خداوند متعال که می‌فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ؛ خداوند شهادت می‌دهد که خدایی جز او نیست و ملائکه و دانشمندان نیز شهادت می‌دهند.» (آل عمران: ۱۸) دقت کنید که خداوند متعال گواه بر یکتایی خودش را ابتدا از خویشتن شروع کرده و سپس به فرشتگان نسبت می‌دهد و پس از آن به اهل علم و دانشوران ختم می‌گردد و این مطلب تو را به مقام رفیع و بلند علم آگاه می‌کند.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴: ص ۲).

۲: «دلیل عقلی بر فضیلت علم: «همانا علم عبارت است از حضور صورت معلوم (که مجرد از خصوصیت ماده است) نزد عقل و شکی نیست که برترین و عالی‌ترین موجود ممکن، موجودی است که تعلق به امور جسمانی نداشته باشد.» (همان: ص ۴).

شایان ذکر است که روایات فراوانی از اهل بیت (علیهم السلام) درباره اهمیت علم و دانش رسیده است؛ به گونه‌ای که بخشی از مجلد اول و تمامی مجلد دوم بحارالانوار، بر اهمیت علم و دانش دلالت دارد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم، الا ان الله یحب بغاه العلم؛ طلب دانش بر هر مسلمانی فرض است، همانا خداوند دانش‌جویان و طالبان علم را دوست می‌دارد.» (کلینی، ۱۴۳۰: ج ۱، ص ۸۳). با توجه به حدیث بیان‌شده می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱) آموختن دانش به عنوان یکی از واجبات، در کنار سایر واجبات است. یعنی همان‌گونه که انجام نماز، حج، روزه و جهاد در زمره واجبات قرار دارند، فریضه تحصیل علم نیز در زمره واجبات شمرده می‌شود.

۲) فریضه علم، خصوصیتی دارد که آن را از دیگر واجبات جدا می‌کند از جمله:

الف: برخی واجبات همانند نماز جمعه و جهاد، مختص گروهی خاص و فقط به مردان واجب است؛ اما فریضه علم بر هر مسلمانی اعم از مرد و زن واجب است و نمی‌توان به سبب آن که در حدیث کلمه «مسلم» بیان شده ادعا نمود که طلب علم فقط شامل مردان می‌شود؛ چرا که اولاً: در کتاب‌های حدیثی، روایت مذکور به صورت «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلم» بیان شده است؛ ثانیاً: در صورت اول، که فقط عبارت مسلم را داشته باشد، شامل زنان نیز می‌شود؛ زیرا کلمه مسلم، اسم جنس است و در آن اختصاص فهمیده نمی‌شود. کلمه مسلم شامل دو مفهوم است: «یکی مسلمان بودن و یکی مرد بودن. هر کسی می‌داند که در این‌گونه موارد جنسیت، دخالت ندارد و تنها اسلامیت دخالت دارد.» (مطهری، ۱۳۸۹: ص ۱۸۰).

ب: برخی واجبات، همانند نماز و روزه محدود به زمان خاصی است اما فریضه علم، وقت و زمان نمی‌شناسد و تا آخر عمر، تحصیل آن واجب است؛ بر همین اساس پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد؛ در تمام عمر از گهواره تا گور در جستجوی دانش باش.» (ری شهری، ۱۳۸۵).

ج: برخی واجبات، مقید به مکان خاصی است، به گونه‌ای که در مکان دیگر نمی‌توان آن را انجام داد؛ همانند حج که باید آن را در مکه به جا آورد اما فریضه علم، مکان و موقعیت نمی‌شناسد؛ از این رو چنانچه برای تحصیل دانش مورد نیاز جامعه اسلامی، نیازمند مسافرت به کشورهای خارجی باشد باید سفر کند. چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «اطلبوا العلم و لو بالصین؛ دانش را طلب کن اگر چه برای طلب آن به کشور چین مسافرت کنید» (عاملی، ۱۴۱۲: ص ۲۷).

د: خصوصیت دیگر دانش در بیان امام علی(ع) بیان شده که فرمودند: «الحکمه ضاله المؤمن فاطلبوها و لو عند المشرک تکونوا احق بها و اهلها؛ حکمت گمشده مؤمن است آن را بجوید؛ هر چند در نزدیک فرد مشرک باشد. شما که انسان مؤمنید سزاوارتر به علم و حکمت هستید.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ص ۹۷) بنابراین در تحصیل علم، یگانه شرط، تحصیل دانش صحیح، مطابق با واقع است و فریضه علم مقید به مکان، زمان و استاد خاصی نیست. علم فریضه‌ای است که نه از حیث متعلم، نه از لحاظ معلم، نه از لحاظ زمان و نه از لحاظ مکان محدودیت ندارد. (مرتضی مطهری، ۱۳۸۵: ص ۲۱۷).

اینک پس از بیان منزلت علم از دیدگاه اسلام به معانی لغوی و اصطلاحی علم می‌پردازیم:

چیستی علم

لغت‌شناسان، واژه علم را نقیض جهل دانسته و معانی مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

یکم: علم به معنای یقین است: «العلم، الیقین تدل علم يعلم اذا تیقن» (مقری فیومی، ۱۴۰۵: ص ۸۹)؛ عِلْمَ یَعْلَمُ، یعنی یقین پیدا کرد، اطمینان یافت.

دوم: علم به معنای معرفت است: «و جاء العلم بمعنی المعرفه كما جائت بمعناه لاشتراکهما فی کون کل منهما مسبوقا بالجهل» (طریحی، ۱۹۸۵: ص ۱۲۱) هم‌چنان که معرفت به معنای علم نیز استعمال شده و سبب استعمال، این است که هر دو معنا در این که عقبه آن‌ها جهل است، اشتراک دارند. بنابراین، مؤلفان مصباح المنیر و مجمع البحرین، علم را به معنای «معرفت» و «یقین» می‌دانند. تفاوت این دو معنا در این است که اگر علم همراه با تشخیص و ادراک خصوصیات فردی باشد آن را معرفت می‌نامند، و اگر علم به درجه طمأنینه و اطمینان برسد آن را یقین می‌نامند.

نکته قابل توجه این است که علم در نصوص دینی، هرگونه آگاهی نیست؛ بلکه علم، عبارت است از: معرفتی که جهل‌زدا، نافع و مفید، خضوع و خشوع‌آور باشد. حال با این توصیف، آیا علوم مدرن، مشمول ویژگی‌های پیش‌گفته در متون دینی هستند یا نه؟ و آیا علم و حکمت در نصوص دینی، همان علوم مدرن طبیعی و انسانی است؟ پرسش‌هایی که در مباحث عمیق‌تر باید بدان پرداخت و پاسخ آن را یافت. تبیین الگوی حکمی-اجتهادی علوم انسانی می‌تواند پاسخ این پرسش‌ها را به‌دست آورد.

سوم: علم به معنای حضور و احاطه است: «ان الاصل الواحد فی ماده هو الحضور و الاحاطه علی شی و الاحاطه تختلف باختلاف القوى و الحدود ففی کل بحسبه» (مصطفوی، ۱۳۸۵: ص ۲۵۱)؛ همانا کلمه علم در ماده به معنای حضور و احاطه و اشراق بر یک شی است و حضور و احاطه نسبت به اختلاف قوای انسانی متفاوت است.

چهارم: علم به معنای ادراک و فهم حقیقت چیزی است. ادراک العلم: «إدراک الشیء بحقیقته، و ذلک ضربان أحدهما: إدراک ذات الشی و الثانی: الحکم علی الشیء بوجود شیء هو موجود له، أو نفی شیء هو منفی عنه» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۹: ص ۵۸۰). ادراک بر دو قسم است: یک، ادراک و فهم حقیقت و ذات یک شی؛ دو، حکم ایجابی برای یک شی همانند: «علمتم زید قائما» یا حکم سلبی برای شی همانند «علمتم زیدا لیس بقائم». بر اساس این معنا، علم مترادف با عقل است؛ برای اینکه راغب اصفهانی در ادامه علم را به دو قسم نظری و عملی (که این از تقسیمات عقل است) تقسیم می‌کند. حاصل اینکه، علم در زبان عربی به معنای «یقین»، «معرفت»، «حضور»، «احاطه» و «ادراک حقیقت» استعمال شده است.

واژه علم در زبان انگلیسی مترادف با کلمه «Science» یا «Knowledge» است و هر کدام معانی مختلفی دارند.

معانی واژه Science عبارت‌اند از:

۱/ آگاهی درباره ساختار و رفتار جهان طبیعی و فیزیکی که بر پایه حقایق قابل اثبات بنا شده باشد؛

۲/ شاخه‌ای از دانش تجربی، مانند: فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی.

۱/ چیزهایی که شما درباره یک موضوع مشخص می‌دانید؛

۲/ فهمیدن و دانستن و اطلاعات درباره چیزی.

بنابراین، واژه علم در زبان انگلیسی در دو معنای «Science» یا «Knowledge» استعمال شده و تفاوت این دو معنا در این است که Science به دانشی گفته می‌شود که از راه تجربه و مشاهده به دست می‌آید و Knowledge هر نوع، دانش و شناختی است که از راه تجربه و غیرتجربه به دست آید.

اما ارائه تعریف منطقی از حقیقت علم، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اولاً: تعریف منطقی یا تعریف به جنس، فصل، عرض عام و عرض خاص در جایی است که علم، دارای ماهیت باشد و چون علم، وجود ماهوی ندارد، قابل تعریف منطقی نخواهد بود. ثانیاً: یکی از شرایط تعریف این است که معرّف، اجلی از معرّف باشد؛ حال آن‌که مفهوم علم از مفاهیم بدیهی و بی‌نیاز از تعریف است؛ «وجود العلم، ضروری لنا و کذلک مفهومه بدیهی لنا». با این وجود اصطلاح علم در علوم مختلف، دارای معانی متفاوتی است، به گونه‌ای که می‌توان استعمال علم را در علوم مختلف به صورت مشترک لفظی دانست. (خسروپناه، ۱۳۸۳: ص ۳۶۹) بر همین اساس به تبیین معانی علم در علوم مختلف می‌پردازیم:

علم در منطق: اهل منطق بعد از تقسیم‌بندی علم به حضوری و حصولی، علم حصولی را به دو قسم تصویری و تصدیقی تقسیم می‌کنند. مقصود از علم تصویری، صورت ساده ذهنی است که همراه با حکم نیست؛ همانند صورت انسان و حیوان که در ذهن نقش بسته است. مقصود از علم تصدیقی عبارت است از صورت ساده ذهنی در حالی که همراه با حکم است؛ مانند: انسان حیوان است. همچنین علم حصولی را به دو قسم ضروری و نظری تقسیم می‌کنند.

علم در فلسفه اسلامی: فلاسفه مسلمان، علم را به حضوری و حصولی تقسیم کرده‌اند. علم حضوری عبارت است از حضور واقعیت و وجود خارجی معلوم نزد عالم، همانند علم نفس انسانی به خودش و حالاتش، مثل گرسنگی و تشنگی؛ و علم حصولی عبارت است از حضور مفهوم و ماهیت معلوم نزد عالم همانند علم ما به اشیای خارجی از طریق صورت ذهنی آن‌ها. البته باید توجه داشت از نگاه علامه طباطبایی، علم حصولی به علم حضوری بر می‌گردد و در نهایت، علم فقط علم حضوری است؛ «والذی یهدی الیه النظر العمیق ان الحصولی منه ایضاً ینتهی الی علم حضوری» (طباطبایی، همان: ص ۲۶۹).

علم در فلسفه غرب: علم نزد برخی از فیلسوفان و معرفت‌شناسان غربی عبارت از «باور صادق موجه» است. واژه باور در این تعریف به معنای گزاره یقینی یا ظنّ اطمینان‌آور است؛ و واژه صادق، یعنی معرفت مطابق با واقع؛ و واژه موجه به معنای معیارمند و قابل اثبات است. این تعریف، اولاً: به تصدیقات و گزاره‌ها اختصاص دارد و تصورات را شامل نمی‌گردد و ثانیاً: در خصوص معرفت ناظر به واقع، کاربرد دارد و معرفت اعتباری را شامل نمی‌گردد (بستان، ۱۳۸۴: ص ۳۲).

علم در فلسفه علم تجربی: علم در فلسفه علوم تجربی با رویکرد پوزیتیویستی، معادل واژه «science» است و به علمی اطلاق می‌شود که با روش تجربی و حسی به دست آمده است؛ مانند: علوم تجربی طبیعی و انسانی. این رویکرد به علم و انحصارش به علوم تجربی که در نیمه نخست قرن بیستم پدیدار شد، رویکرد «اثبات‌گرایانه» (Positivistic) نام دارد. ریشه اثبات‌گرایی به اندیشه‌های آگوست کنت، فیلسوف فرانسوی سده نوزدهم میلادی باز می‌گردد. الگوی عمده اثبات‌گرایی، «پوزیتیویسم منطقی» است. شکل‌گیری این اندیشه درحلقه وین پدیدار شد، که برجسته‌ترین افراد آن کارنپ و همپل بودند. این گروه بر آن بودند که روش علمی، صرفاً بر اساس مشاهده است و باید از کانال تجربه عبور کند و گزاره‌هایی که تجربه‌پذیر نیستند، بی‌معنا (نه درست و نه غلط) خواهند بود. گزاره‌های واقعیت‌نگر علم قابل تحقیق تجربی هستند، بنابراین فقط گزاره‌های علمی معنای معرفتی دارند (استرول، ۱۳۸۴: ص ۱۰۸). از این‌رو به دانش‌های فقه، اصول، کلام، فلسفه و... علم اطلاق نمی‌شود. آغاز پژوهش در پوزیتیویسم منطقی، «حس» و «تجربه» است و هیچ‌گونه «پیش‌فرض» و «حدس غیرتجربی» در کار نیست. در فلسفه علم، دیدگاه‌های دیگری همچون دیدگاه «ابطال‌پذیری» پوپر، دیدگاه «پارادایمی» کوهن، دیدگاه «برنامه پژوهشی» لاکاتوش، دیدگاه «بر ضد روش» فایرابند و... نیز مطرح شده است. بسیاری از این دیدگاه‌ها به نوعی گرفتار «نسبی‌گرایی» شدند و «معیار معرفت» را نفی کردند.

دیدگاه برگزیده: مقصود از علم در مبحث علم دینی، می‌تواند مطلق دانش‌های بشری، اعم از علوم طبیعی، انسانی، فلسفی و عرفانی باشد؛ ولی محققان در مباحث کلام جدید و بحث علم و دین، علم را بیشتر به معنای علوم طبیعی و انسانی به کار می‌برند. نگارنده بر این باور است که بسیاری از فیلسوفان علم نتوانستند به درستی حقیقت علوم طبیعی و انسانی را بشناسند. آن‌ها به‌گونه‌ای سخن گفته‌اند که دانشمندان علوم تجربی نمی‌پذیرند. عالمان، گزاره‌های علمی را معیارمند - نه نسبی‌گرا -

می‌دانند؛ در حالی که برخی از فیلسوفان علم معاصر، بر نسبی‌گرایی علم تأکید دارند.

علوم تجربی نزد نگارنده عبارت‌اند از مجموعه گزاره‌های مدعی کشف از واقع (اعم از واقعیت طبیعی و واقعیت ساخته بشر) که اولاً: مدلل باشند (حتی به صورت ظنی)؛ ثانیاً: منسجم باشند؛ ثالثاً: متناسب با اهداف تعیین‌شده، کارآمد باشند؛ رابعاً: مقبولیت بین‌الذهانی نزد دانشمندان پیدا کنند. این مجموعه گزاره‌های علمی باید با بهره‌گیری از بدیهیات حسی و عقلی به سرانجام برسند. علوم تجربی، به‌هیچ‌وجه از حس و تجربه آغاز نمی‌شود و پیش از تحقیقات تجربی، مبتنی بر پیش‌فرض‌های غیرتجربی است.

مقصود نگارنده از علم در این مبحث، علوم انسانی است و در این بحث با علوم پایه، مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی یا علوم عقلی، مثل فلسفه، ریاضیات، علوم ادبی و هنری، کاری نیست. علوم انسانی نیز در بردارنده گزاره‌های عقلی و تجربی و نقلی-دینی است. مکاتب اقتصادی و ایدئولوژی‌های سیاسی، در کنار گزاره‌های تجربی سیاسی و اقتصادی، در دامنه بحث قرار دارند. پس بحث در دینی و سکولاربودن علوم انسانی تجربی و عقلی و نقلی است. بنابراین، مقصود از علم در بحث علم دینی، علوم انسانی تجربی-عقلی-نقلی است که شامل همه علوم می‌شود که به توصیف «انسان تحقق‌یافته» و «انسان مطلوب» و «توصیه جهت تغییر او» می‌پردازند.

چیستی علوم انسانی

تعاریف ارائه‌شده برای علوم انسانی را می‌توان در دو دسته جای داد؛ یک، تعریف عام: علوم انسانی، علمی است که به مطالعه انسان می‌پردازد؛ اعم از اینکه با روش تجربی یا عقلی یا نقلی یا شهودی به‌دست آید. علوم انسانی فلسفی، شهودی-عرفانی، نقلی-دینی و تجربی در این تعریف جای دارند. دو، تعریف خاص: علوم انسانی، علمی است که با روش عقلی و تجربی، درصدد شناختن افعال انسانی است؛ اعم از اینکه این افعال، فردی یا جمعی، آگاهانه یا ناآگاهانه باشند. علوم انسانی در این تعریف، معارفی هستند که موضوع تحقیق آن‌ها فعالیت‌های مختلف بشر است؛ یعنی فعالیت‌هایی که متضمن روابط افراد با یکدیگر و روابط این افراد با اشیا و نیز آثار، نهادها و مناسبات ناشی از این‌هاست. (ژولین فروید، ۱۳۶۲: ص ۳) بنابراین، چنین علوم انسانی‌ای، مترادفِ انسان‌شناسی تجربی-عقلی است و موضوع آن، انسان خارجی-نه انسان کلی و نامتعیّن- است.

حق مطلب آن است که علوم انسانی هم جنبه توصیفی دارند و هم جنبه توصیه‌ای، و این‌گونه نیست که صرف توصیف باشند؛ حتی آن‌ها که در علوم انسانی، رویکرد اثبات‌گرایی دارند در کنار توصیف و نظریه‌پردازی، توصیه‌هایی نیز ارائه می‌کنند. برای نمونه: پوپر با گرایش نئوپوزیتیویستی در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» هم به توصیف انسان در جامعه باز و نقد جامعه بسته پرداخته است و هم در مقابل جامعه بسته توصیه‌هایی دارد. همچنین نظریه‌های انقلاب در علوم سیاسی هم به توصیف انقلاب‌های جهان، مانند: ایران، چین، فرانسه و روسیه می‌پردازند و هم راهکارهای پیدایش انقلاب را توصیه می‌کنند.

اصطلاح علوم انسانی، همانند اصطلاح علوم طبیعی، بحث‌برانگیز است. نویسندگان گوناگون ترجیح داده‌اند این علوم را، علوم اخلاقی به معنای علم به خلقیات، علوم مربوط به فرهنگ، علوم مربوط به روح، علوم مربوط به انسان و علوم دستوری یا هنجاری بنامند؛ و گاه علوم انسانی را مترادف علوم روحی، علوم توصیف افکار و نظایر آن گرفته‌اند؛ عده‌ای آن را با علوم اجتماعی و علوم تاریخی هم‌معنا دانسته‌اند، و برخی نیز علوم انسانی را مجموعه‌ای از معارف تعریف کرده‌اند، مانند: علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ (تاریخ سیاسی، تاریخ علوم، تاریخ فلسفه، تاریخ هنر و...)، دانش آموزش و پرورش، سیاست‌شناسی، باستان‌شناسی، فقه‌اللغه، شناخت فنون، جنگ‌شناسی و اسطوره‌شناسی.

همان‌گونه که عرض شد علوم انسانی می‌تواند به معنای عام به‌کار رود و هم‌چون دایره‌المعارف هاستینگ بر هر نوع انسان‌شناسی اطلاق گردد. علوم انسانی بدین معنا، در صدد تبیین جایگاه انسان در میان سایر موجودات است. هم‌چنین علوم انسانی می‌تواند بر علوم انسانی متعارف دانشگاهی به‌کار رود و همانند دایره‌المعارف راتلج، همه علوم به اصطلاح دیسپلین (Discipline) به جز علوم پایه، علوم مهندسی و پزشکی را شامل شود. گستره این تعریف از علوم انسانی، دربردارنده علوم عقلی می‌شود، مانند: فلسفه، علوم نقلی مانند: ادبیات فارسی، زبان‌های خارجی، تاریخ، ادیان و بخشی از الهیات؛ علوم شهودی مانند: عرفان و علوم رفتاری؛ اجتماعی مانند: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد و...؛ البته دایره‌المعارف راتلج، مطالعات فیزیکی و زیست‌شناسی انسانی را هم در این دامنه قرار داده است.

ویلهلم دیلتای تلاش کرد تا روش‌شناسی علوم انسانی را از روش‌شناسی علوم طبیعی تمایز دهد و معنای مدرنی از علوم انسانی ارائه کند. علوم انسانی به معنای مدرن آن، ابتدا با اصطلاح آلمانی گایستیس ویسنشافتن (Geistes Wissenschaften) از سوی دیلتای مطرح شد. «ویسنشافتن» به معنای علوم و «گایست» در فلسفه هگل به معنای روح به‌کار رفته است.

ژولین فروند در تعریف علوم انسانی می‌نویسد: «علوم انسانی به معارفی اطلاق می‌شود که موضوع تحقیق آن‌ها فعالیت‌های مختلف بشر است؛ یعنی فعالیت‌هایی که متضمن روابط افراد بشر با یکدیگر و روابط این افراد با اشیا و نیز آثار، نهادها و مناسبات ناشی از این‌هاست.» (فروند، همان ص ۳ و ۴).

این تعریف، هم علوم انسانی تئوریک و مولد و هم علوم انسانی مصرف‌کننده را شامل می‌شود؛ یعنی هم علمی همچون: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، علوم تربیتی و سیاسی که بیانگر تئوری‌هایی در باب روابط میان انسان‌ها و رفتارهای آدمی است و هم علمی همچون: بانکداری، مدیریت، تاریخ و... را که مصرف‌کننده آن تئوری‌ها می‌باشند دربرمی‌گیرد.

علوم انسانی از دوره پوزیتیویست‌ها می‌خواست همانند علوم طبیعی با روش تجربی به مطالعه انسان بپردازد. بر این اساس، علوم انسانی، مترادف با «انسان‌شناسی تجربی» تلقی می‌شد و به‌هیچ‌وجه با انسان‌شناسی به معنای عام، هم‌معنا نبود. انسان‌شناسی تجربی، مدعی است که همچون طبیعت‌شناسی تجربی، تجربه‌پذیر و تکرارپذیر است و می‌تواند رابطه میان دو پدیده فردی و اجتماعی انسان را در علوم رفتاری و اجتماعی با آزمون‌پذیری تجربی، اثبات یا ابطال کند.

این تعریف از علوم انسانی نشان می‌دهد که موضوع علوم انسانی، «انسان» کلی و نامعین نیست؛ بلکه انسان متعارف است؛ انسانی که در دسترس تجربه و آزمون قرار دارد؛ بنابراین، نمی‌توان علوم انسانی را به «علمی که با انسان سر و کار دارند» تعریف کرد؛ زیرا فلسفه، عرفان، مذهب، اخلاق، طب و فیزیولوژی نیز با انسان ارتباط دارند.

برخی از نویسندگان در تعریف علوم انسانی گفته‌اند: «علوم انسانی، علمی هستند که رفتارهای جمعی، فردی، ارادی، غیرارادی، آگاهانه و ناآگاهانه انسان را در قالب نظم‌های تجربه‌پذیر می‌ریزد. در این تعریف، جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم تربیتی، سیاسی، روان‌شناسی و روان‌کاوی، همه وارد شده‌اند.» (عبدالکریم سروش، ۱۳۸۵: ص ۴۴) با این تعریف روشن می‌شود که اولاً: علوم انسانی تئوریک و مولد مورد نظر است، نه علوم انسانی مصرف‌کننده تئوری‌ها، مانند: بانکداری، مدیریت و...؛ ثانیاً: فلسفه و الهیات و دانش‌های اعتباری، مانند: حقوق، اخلاق، زبان و ادبیات نیز از علوم انسانی خارج می‌شوند (همان: ص ۱۷).

هائیک در تفاوت دو دسته علوم طبیعی و انسانی می‌گوید: «علوم انسانی بر خلاف علوم طبیعی که به تحقیق درباره مناسبات میان اشیا می‌پردازند، با مناسبات میان انسان‌ها یا مناسبات‌شان با اشیا سر و کار دارند. شکی نیست که می‌توان زبان ریاضی را در مورد انواع مختلف این مناسبات به کار برد، اما شرط این کار عبارت است از اینکه تصدیق شود که مناسباتی که بدین نحو احراز می‌شوند، محدود به خود باشند و به طبیعت انسان یا جامعه ارتباط نداشته باشند.» (همان: ص ۱۳۲).

متفکران غربی در باب روش‌شناسی علوم انسانی و تفاوت آن با علوم طبیعی به گروه‌های مختلفی انشعاب یافته‌اند: برخی از آن‌ها، روش تجربی را برای علوم انسانی برگزیده و همانند علوم طبیعی به آن نگریسته‌اند. به گفته اشمولر: (فعالیت‌های آماده‌کننده زمینه تحقیق عبارت‌اند از: مشاهده، توصیف، تعریف، و طبقه‌بندی آن‌چه ما از این طریق می‌خواهیم به دست بیاوریم، نوعی معرفت درباره توالی پدیده‌های اقتصادی است، ما مایلیم بدانیم چه چیزی در لحظه‌ای معین دخالت می‌کند و پدیده‌هایی که همواره در پی یکدیگر می‌آیند، کدام‌اند؟ ما می‌خواهیم وجوه مشترک امور مختلف را درک کنیم و به فهم ضرورت نائل آییم؛ بنابراین علوم انسانی، علوم تجربی‌اند و نتایج‌شان در صورتی معتبر است که صحت و سقم آن‌ها از راه وسایل متداول تتبع علمی قابل بررسی باشد.) (فروند، همان ص ۳۳).

هلوسیوس در دیباچه کتاب خود زیر عنوان درباره روح گمان می‌کرد که اگر روش آزمایش فیزیکی را در علوم انسانی به کار بندند، ممکن است مسائل مربوط به این علوم پیشرفت نمایند. لامتری نیز بر آن بود که به مدد اصول علم مکانیک به تبیین انسان بپردازد.

همه فکر می‌کردند که برای تبیین پدیده‌های انسانی کافی است رنگ طبیعی به آن‌ها بدهند؛ و در پی این فکر بود که در این دوره‌ای مطالعات متعددی درباره دین طبیعی، اخلاق طبیعی، حقوق طبیعی، تاریخ طبیعی و نظایر آن به عمل آمد. (همان، ص ۸ و ۹) در مقابل این تفکر، دسته دیگری از اندیشمندان مغرب‌زمین معتقد به تفاوت روش‌شناسی علوم طبیعی و انسانی هستند.

کارل کنیس در کتاب خود، اقتصاد سیاسی از دیدگاه روش تاریخی می‌نویسد: علم اقتصاد نیز مانند سایر علوم انسانی باید روش‌شناسی خاصی برای خود ایجاد کند که نه با روش‌شناسی علوم طبیعی مشتبه شود و نه با روش‌شناسی روان‌شناسی. هر چند واقعیت‌های موضوع این علوم همه تابع شرایط عالم درونی یا طبیعت و روح‌اند، از این جهت که به اراده انسانی وابسته‌اند و همواره در جریان رشد خود دگرگون می‌شوند، هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند، به طوری که اعتبار نتایجی که می‌توان به دست آورد، همیشه نسبی است (همان: ص ۳۱ و ۳۲).

حق مطلب آن است که روش‌شناسی علوم انسانی رفتاری و اجتماعی تحقق‌یافته، ترکیبی از روش تجربی، عقلی و نقلی با رویکردهای کارکردگرایی، پدیدارشناسی، هرمنوتیکی، گفتمانی و... است و این‌گونه نیست که برخی گمان کرده‌اند علوم انسانی همانند علوم طبیعی، زائیده تجربه محض باشد؛ البته در فلسفه علم محرز شده است که علوم طبیعی هم زائیده روش تجربی محض نیست.

تاریخ علوم انسانی در دوران جدید و معاصر نشان می‌دهد علوم انسانی رفتاری و اجتماعی تحقق‌یافته، مجموعه گزاره‌های نظام‌مندی است که با بهره‌گیری از روش‌های تجربی و غیرتجربی و مبانی فلسفی و مکتبی به تبیین یا تفسیر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تحقق‌یافته، پرداخته است. بنابراین، انحصار روش در علوم انسانی به روش تجربی ناتمام است و باید روش ترکیبی‌ای که در بحث روش‌شناسی علوم انسانی گفته می‌شود، به علوم انسانی نسبت داد.

شایان ذکر است که علوم انسانی در دنیای معاصر، گرفتار چالش‌های مبانی است. علوم انسانی معاصر مبتنی بر مبانی دین‌شناختی یعنی سکولاریسم و انسان‌شناختی یعنی اومانیسم و معرفت‌شناختی یعنی نسبی‌گرایی و دیگر مبانی ریزتری است، و تا زمانی که این مبانی تغییر نکند، علوم انسانی می‌تواند دانشجویان و اساتید را بی‌هویت سازد؛ اما چه باید کرد؟

پیشنهاد بنده در سه بخش «بلندمدت»، «میان‌مدت» و «کوتاه‌مدت» ارائه می‌گردد. پیشنهاد بلندمدت این است که ابتدا با شیوه کاربردی، نظریه‌های به اصطلاح تجربی علوم انسانی را شناسایی کرد. با تحلیل و کالبدشکافی، مبانی و بنیادهای قریب و بعید آن‌ها را کشف کرد و بر اساس پرسش‌های به‌عمل‌آمده از آن مبانی، به تأسیس مبانی جدید حکمت نوین اسلامی (حکمت خودی) پرداخت و با بالندگی مبانی فلسفه علوم انسانی اسلامی به تولید علوم انسانی اسلامی با مبانی جدید فلسفی دست یافت.

نگارنده بر این باور است که مبانی فلسفی موجود برای تحول علوم انسانی کافی نیست و به بالندگی بیشتری نیازمند است؛ اگر حکمت نوین اسلامی در تمام فلسفه‌های مضاف به واقعیت‌ها بپردازد، این مشکل اساسی در علوم انسانی حل خواهد شد.

پیشنهاد میان‌مدت این است که علوم انسانی معاصر از گرایش‌های مختلفی برخوردار است؛ برخی گرایش‌ها مانند: روان‌شناسی انسان‌گرایابراهام مزلو به مبانی اسلامی نزدیک‌تر و برخی دیگر مانند روان‌شناسی رفتارگرا یا روان‌کاوی فروید دورتر است؛ حال ما در دانشگاه‌ها می‌توانیم با طرح گرایش‌های متعارض و توسعه گرایش‌های نزدیک به اسلام تا حدودی از آسیب علوم انسانی معاصر دوری گزینیم.

پیشنهاد کوتاه‌مدت، تقویت و برگزاری جلسات نقد نظریه‌های علوم انسانی معاصر در دانشگاه‌ها برای پایین‌آوردن ابهت آن‌هاست.

مقصود نگارنده از علوم بشری، مجموعه گزاره‌های نظام‌مند و روش‌مند درباره خدا یا انسان یا طبیعت (موجودات مادی غیر از انسان) است؛ اعم از اینکه با روش تجربی، عقلی، نقلی، شهودی، یا روش‌های ترکیبی به‌دست آیند. مقصود این تحقیق از علوم انسانی اسلامی، بر اساس هدف نهفته در این پژوهش، علوم رفتاری و اجتماعی اسلامی و مجموعه گزاره‌های نظام‌مندی است که با بهره‌گیری از روش‌های ترکیبی (تجربی و غیرتجربی) و مبانی غیرتجربی (عقلی، وحیانی و شهودی) به تبیین یا تفسیر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تحقق‌یافته می‌پردازد، و با بهره‌گیری از ارزش‌های انسانی، انسان تحقق‌یافته را به انسان مطلوب تغییر می‌دهد. پس علوم انسانی، اولاً: نظام‌مند هستند؛ ثانیاً: در مقام داوری از روش تجربی و غیرتجربی بهره می‌برند؛ ثالثاً: موضوعش انسان بایسته، شایسته و تحقق‌یافته است. پس علوم انسانی هم جنبه توصیفی دارند و هم جنبه توصیه‌ای و این‌گونه نیست که صرف توصیف باشند؛ و حتی آن‌ها که در علوم انسانی، رویکرد اثبات‌گرایی دارند در کنار توصیف و نظریه‌پردازی، توصیه‌هایی نیز ارائه می‌کنند.

پس علوم انسانی، اولاً: نظام‌مند هستند؛ ثانیاً: در مقام داوری از روش تجربی و غیرتجربی بهره می‌برند؛ ثالثاً: موضوعش انسان بایسته و شایسته و تحقق‌یافته است.

مطلب قابل توجه این است که نظام اخلاقی، حقوقی و انسان‌شناسی در هر گرایشی از علوم انسانی، مبتنی بر نظام خاص فلسفی‌ای است که زیربنای گزاره‌های معرفتی و ارزشی علوم انسانی را تشکیل می‌دهد.

مقصود نگارنده از علوم انسانی اسلامی، مجموعه گزاره‌های نظام‌مندی است که با بهره‌گیری از روش‌های ترکیبی (تجربی، عقلی، قرآنی و روایی) و مبانی غیرتجربی (عقلی، وحیانی و شهودی) به تبیین یا تفسیر و توصیه درباره رفتارهای فردی و اجتماعی

انسان تحقیق یافته برای رساندن به وضعیت مطلوب می‌پردازد.

علوم انسانی تحقیق یافته را می‌توان مثلی دانست که یک ضلع آن، با روش‌های مختلف تبیینی، تفسیری، انتقادی، ساختارگرایی و گفتمانی به توصیف انسان تحقیق یافته می‌پردازد؛ در ضلع دیگر، انسان مطلوب را بیان می‌کند؛ این انسان مطلوب از انسان‌شناسی معینی گرفته شده است. ضلع سوم علوم انسانی نیز، توصیه‌هایی است که می‌خواهد انسان تحقیق یافته را به انسان مطلوب نزدیک کند؛ این توصیه‌ها برگرفته از نظام حقوقی و اخلاقی است.

چگونگی تحول در علوم انسانی

نگارنده از میان تئوری‌های مختلف تحول در علوم انسانی که به پنج دسته تقسیم می‌شود، به تئوری «تکامل فرایندی» باور دارد. این پنج تئوری عبارت‌اند از:

۱- تئوری جایگزینی نظریه‌های علمای گذشته به جای نظریه‌های علوم انسانی معاصر؛

۲- تئوری ترکیب و تلفیق نظریه‌های معاصر با نظریه‌های اسلامی؛

۳- نظریه گزینشی با بهره‌گیری از معیار سنجش؛

۴- تئوری بومی‌سازی؛

۵- نظریه تأسیسی.

تئوری تکامل فرایندی این است که دانشمندان هر یک از رشته‌های علوم انسانی، هم‌چون پیامبر اسلام که به بیان احکام امضایی و احکام تأسیسی پرداخت، نظریه‌های هماهنگ با شریعت اسلام را تأیید و سپس معنای دینی به آن نظریه تزریق کنند و بعد به تولید نظریه‌های مبتنی بر مبانی و روش‌شناسی اسلامی بپردازند؛ آن‌گاه به نظام معرفتی اسلامی در رشته‌های علوم انسانی دست یابند.

اما توجه به «چرایی تحول» بعد از «چیستی تحول» لازم است. چرایی تحول با توجه به آسیب‌شناسی علوم انسانی معلوم می‌گردد. آسیب‌های علوم انسانی با نگاهی جامع‌نگر و واقعی، نه جزئی و انتزاعی به‌دست می‌آیند. کشورهای اسلامی از آسیب‌های محتوایی، ساختاری، برنامه‌ای، بومی و اسلامی علوم انسانی رنج می‌برند.

ساحت‌های تحول و فرایندهای راهبردی و اجرایی و معرفتی به شرح ذیل بیان می‌گردد:

ساحت‌های تحول در علوم انسانی

حال که مسئله تحول علوم انسانی در عرصه آموزش، پژوهش و ترویج، به‌صورت دفعی امکان‌پذیر نیست، پس این تحول باید به صورت تدریجی، فرایندی و به صورت کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت در سه ساحت به ترتیب ذیل پیگیری شود:

ساحت اول: بهینه‌سازی (شناخت و تدوین فرایند، سیاست‌ها و مدیریت راهبردی تحول)؛

ساحت دوم: بومی‌سازی علوم انسانی (آموزش و پژوهش در راستای نیازهای جامعه اسلامی)؛

ساحت سوم: اسلامی‌سازی علوم انسانی (تولید نظریه‌های علوم انسانی مبتنی بر مبانی و روش‌شناسی اسلامی).

بهینه‌سازی علوم انسانی به معنای شناسایی و آسیب‌شناسی وضعیت موجود علوم انسانی کشور، شناسایی فرایند، سیاست‌ها، اهداف و مدیریت راهبردی تحول آن‌ها بر اساس نظریه‌های متقن و علمی به دست نیروهای ارزشی و معتقد به تحول است تا رشته‌های غیرضرور از دانشگاه‌ها حذف گردد و رشته‌های مورد نیاز، شناسایی و راه‌اندازی شود. در این مرحله، بانک اطلاعات رشته‌های علوم انسانی در عرصه آموزش و پژوهش، استادان و اعضای هیئت علمی، دانشجویان، منابع درسی و وضعیت سرفصل‌ها و مدیریت علوم انسانی در کشور تهیه می‌شود تا با شناخت کامل وضع موجود بتوان برای وضعیت مطلوب مدرسان و دانشجویان متعهد و متون درسی و تحقیقات هدفمند، برنامه آموزشی، پژوهشی و فرهنگی مطلوبی تهیه کرد.

بومی‌سازی علوم انسانی به این معناست که باید موضوعات بومی و مورد نیاز در شهرهای اسلامی مطالعه گردد و با روش‌های علمی، تحقیق و پژوهش شوند. برای نمونه، وقتی دورکیم، نظریه خودکشی یا فریدمن، نظریه تابع مصرف یا اسکاچ پل، نظریه انقلاب‌ها را مطرح می‌کنند، بر اساس یک جامعه آماری مشخصی به تحقیق و نظریه‌پردازی پرداخته‌اند؛ آیا ویژگی‌های مردم اروپا، آمریکا، آفریقا و سایر کشورها با مختصات مردم کشورهای دیگر یکسان است؟ اگر عواملی، باعث هنجارها و ناهنجارهای فردی و اجتماعی در آن کشورها می‌شود، آیا همان عوامل بر مردم کشورهای دیگر نیز تأثیرگذار است؟ آیا تفاوت منطقه‌ای، فرهنگی، جغرافیایی و... باعث تفاوت در علل و کیفیت معلول‌ها نمی‌شود؟

یکی از اشکال‌های اساسی بر علوم انسانی وارداتی این است که اگر قرار است انسان تحقیق‌یافته را با توصیه‌هایی تغییر دهد و به انسان مطلوب برساند، ابتدا باید این انسان را بشناسد تا دردها، مشکلات، هنجارها و ناهنجاری‌های او را دریابد. حال که استادان علوم انسانی رفتاری و اجتماعی کشور اسلامی، به‌طور گسترده‌ای، تحقیق میدانی و آماری (پیمایشی، آزمایشی و آزمایشگاهی) انجام ندادند، چگونه می‌توانند به تغییر انسان ناشناخته بپردازند.

اسلامی‌سازی علوم انسانی نیز بدین معناست که انسان مطلوب و توصیه‌های کلان انسانی را از قرآن، سنت و عقل به‌دست آوریم و انسان تحقیق‌یافته را نیز با روش تجربی- عقلی و مبانی اسلامی، تبیین و تفسیر نماییم. وقتی انسان تحقیق‌یافته در کشورهای اسلامی با روش تجربی- عقلی و مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و مکتبی اسلام، تبیین و تفسیر شد، آن‌گاه با توجه به انسان مطلوب اسلامی و توصیه‌های اجتهادی دینی (فقه، اخلاق، تربیت و عرفان) انسان تحقیق‌یافته فردی و اجتماعی، تغییر می‌یابد و به وضعیت مطلوب اسلامی می‌رسد.

این بیان نشان می‌دهد که جهان‌بینی اسلامی بر سه ضلع علوم انسانی یعنی «انسان مطلوب»، «انسان تحقیق‌یافته» و «توصیه‌های انسانی» تأثیرگذار است.

اما منطق این فرایند چیست؟ چرا از بهینه‌سازی آغاز شده است و بعد بومی‌سازی و سپس اسلامی‌سازی دنبال می‌شود؟ پاسخ این است که این فرایند در ساحت‌های پیش‌گفته، بر منطق واقعیت و سیر از سادگی به دشواری انجام گرفته است. ساده‌ترین ساحت تحول، ساحت بهینه‌سازی و سپس ساحت بومی‌سازی و بعد ساحت اسلامی‌سازی است.

شایان ذکر است که آسیب‌شناسی وضع موجود، مبتنی بر نظریه وضع مطلوب است. پس قبل از پرداختن به آسیب‌شناسی وضع موجود، به چیستی وضع مطلوب در علوم انسانی پرداخته‌ایم.

فرایندهای تحول در علوم انسانی

حال که تعریف بهینه‌سازی، بومی‌سازی و اسلامی‌سازی علوم انسانی و ضرورت تحول آن‌ها روشن شد، نوبت به طرح یک پرسش مدیریتی و استراتژیک می‌رسد. پرسش از اینکه این تحول با چه فرایند راهبردی و اجرایی صورت می‌پذیرد؟

فرایند راهبردی تحول در علوم انسانی

تحول علوم انسانی، نیازمند به تدوین و اجرای فرایند راهبردی است که پس از تأمل فراوان و مشورت با صاحب‌نظران رشته‌های مختلف در چهار مرحله «فرهنگ‌سازی»، «نقد»، «تولید» و «ترویج» به شرح ذیل بیان می‌گردد:

مرحله نخست؛ فرهنگ‌سازی: این مرحله به صورت تدریجی از آغاز تا انجام تحول علوم انسانی با برگزاری نشست‌های تخصصی دانشگاهی و حوزوی و همایش‌های ملی در دو گام تحقق می‌یابد:

گام نخست، فرهنگ‌زدایی و غرب‌زدایی اعتدالی و منطقی از نظریه‌های علوم انسانی غربی؛

گام دوم، تقویت هویت و فرهنگ بومی و اسلامی.

مرحله دوم؛ نقد: این مرحله با تدوین و نشر مقالات علمی و برگزاری نشست‌های تخصصی و کرسی‌های نقد و مناظره در چهار گام به ترتیب ذیل صورت می‌پذیرد:

گام نخست: نقد کتاب‌های درسی به لحاظ روشی و محتوایی؛

گام دوم: نقد نظریه‌های غربی با یکدیگر؛ برای نمونه: نقد نظریه‌های جامعه‌شناسی ماکس وبر به وسیله نظریه‌های گیدنز و پارسونز جهت مقابله با رویکرد انحصارگرایی غربی؛

گام سوم: نقد نظریه‌های غربی با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی؛

گام چهارم: نقد مبانی، پارادایم‌ها و روش‌شناسی علوم انسانی غربی با مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی اسلام.

گفتنی است که هر گاه سخن از نقد به میان می‌آید، حتماً شاخص و معیاری برای نقد، پذیرفته شده است. شاخص ما در مرحله نقد، نظریه‌های رقیب غربی و آموزه‌های اسلامی و مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی اسلام است. پس نقد در فرایند راهبردی دارای مراحل است و از نقد متون درسی تا نقد نظریه‌ها و مبانی را شامل می‌شود؛ و همچنین نقد به وسیله نظریه‌های رقیب غربی و نقد مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و نقد مبتنی بر مبانی اسلامی را دربرمی‌گیرد. اگر بخواهیم ابتدا با نقد مبتنی بر مبانی علوم انسانی شروع کنیم، به لحاظ عملیاتی درباره استادان دانشگاه موفق نخواهیم شد. مسیر پیش‌گفته به لحاظ اجرایی توفیق بیشتری دارد.

مرحله سوم؛ تولید: مرحله تولید به همراه برگزاری کرسی‌های نظریه‌پردازی و نوآوری و نشر نظریه‌ها در مجلات علمی- پژوهشی در پنج گام انجام می‌پذیرد:

گام اول: کشف نظریه‌های بومی و اسلامی علوم انسانی از قرون اولیه اسلام تا کنون و تدوین و نشر آن‌ها، مانند: دیدگاه‌های سیاسی فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی؛

گام دوم: بومی‌سازی علوم انسانی با انجام تحقیقات بومی و مورد نیاز کشور؛

گام سوم: تأسیس مبانی، الگو و روش‌شناسی اسلامی با بهره‌گیری از فلسفه اسلامی، اصول فقه و مناهج التفسیر، جهت جایگزینی با مبانی، پارادایم‌ها و روش‌شناسی غربی؛

گام چهارم: آموزش و انتقال مبانی، الگو و مکتب اسلامی به استادان علوم انسانی؛

گام پنجم: تولید علوم انسانی اسلامی با کمک الگوی فلسفی، مکتبی، روش‌شناختی و آموزه‌های اسلامی.

مرحله چهارم؛ ترویج: این مرحله با به‌کارگیری نظریه‌های بومی و اسلامی در نهادهای آموزشی و پژوهشی و بالینی، تدوین کتاب‌های درسی و معرفی آن‌ها به عنوان آزمون ارشد و دکتری، برگزاری نشست‌های تخصصی منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی، کرسی‌های نقد، مناظره و نظریه‌پردازی و نوآوری و آزاداندیشی، انتشار نشریات تخصصی به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی و...، تأسیس سایت‌های علمی و تخصصی در عرصه علوم انسانی اسلامی قابل انجام است.

شایان ذکر است که فرایند تحول در علوم انسانی، باید با شناسایی وضعیت موجود و آسیب‌شناسی علوم انسانی، شناسایی وضعیت مطلوب و بایسته‌های خرد و کلان تحول علوم انسانی با توجه به زمینه‌ها و موانع حرکت، از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب با برنامه کوتاه، میان و بلندمدت انجام گیرد. ابتدا باید وضعیت موجود، تبیین و سپس آسیب‌شناسی شود و در مرحله بعد، راهبردها و سیاست‌های تغییر کشف، بیان و اجرا گردد.

این فعالیت با بهره‌گیری از مبانی عقلانیت اسلامی (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی اسلامی) و با استفاده از مکتب رفتاری و اجتماعی اسلام (آموزه‌های کلان کاربردی در عرصه علوم انسانی) به تولید علوم انسانی اسلامی می‌انجامد.

آسیب‌شناسی علوم انسانی نشان می‌دهد که اولاً: مبانی و روش‌های رایج در علوم انسانی مبتنی بر مبانی فلسفی غرب است و با مبانی اسلامی هماهنگی ندارند؛ ثانیاً: محتوا و نظریات علوم انسانی برگرفته از شرایط جغرافیایی و فرهنگی غرب و کشورهای غیراسلامی است؛ ثالثاً: تئوری‌های علوم انسانی در کشور اسلامی، روزآمد نیست و به دوره‌های گذشته غرب ارتباط دارد.

دست‌اندرکاران تحول در علوم انسانی باید به چند نکته مهم در عرصه تحول توجه داشته باشند:

نکته اول: باید بدانند که تحول علمی با بخش‌نامه و آیین‌نامه تحقق نمی‌یابد. باید استعدادها و توانمندی‌های استادان دانشگاه و حوزه به‌کار گرفته شود تا گفتمان نخبگانی شکل گیرد.

نکته دوم: تحول علوم انسانی را باید از مهدکودک شروع کرد و با ادامه آن در دوره ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، زمینه تحول دانشگاهی آن را فراهم ساخت.

نکته سوم: نه‌تنها با افزودن پسوند اسلامی به علوم انسانی و تشکیل رشته‌های علوم انسانی اسلامی، مانند: جامعه‌شناسی اسلامی و اقتصاد اسلامی، اسلامی‌سازی علوم انسانی تحقق نمی‌یابد، بلکه مانع تولید آن‌ها می‌شود. اسلامی‌سازی با روش‌شناسی معینی تحقق‌پذیر است.

نکته چهارم: تجربه آموزشی، پژوهشی و مدیریتی تحول علوم اسلامی در سه دهه اخیر در انجمن‌ها، مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های اسلامی و تجربه نیم‌قرن اخیر در جهان، تجربه مبارکی است که باید استفاده شود؛ و از برخی رشته‌های علوم انسانی که در اسلامی‌شدن توفیق بیشتری داشتند در اسلامی‌سازی علوم دیگر استفاده شود.

نکته پنجم: حرکت اسلامی‌سازی علوم انسانی، بدون توقف علوم انسانی تحقق‌یافته، ولی با کنترل آن، باید با شتاب، بالنده، بانشاط و شادابی دنبال شود.

نکته ششم: باید چهار مرحله در فرایند تحول لحاظ گردد:

مرحله یک: کشف نظریه تحول علم و اینکه چگونه علم در جهان تحول می‌یابد؛

مرحله دو: الگو و مدل تحول علم در کشور؛

مرحله سه: تدوین نقشه راه و سیاست‌های تحول علم؛

مرحله چهار: تدوین برنامه‌های اجرایی تحول.

فرآیند اجرایی تحول در علوم انسانی

پس از تبیین فرایند راهبردی، نوبت به بیان فرایند اجرایی می‌رسد و اینکه چگونه فرایند راهبردی، عملیاتی گردد. نگارنده، سه مرحله ذیل را برای تحول علوم انسانی پیشنهاد می‌دهد:

مرحله اول: تشکیل شورای مقدماتی تحول: این شورا از متخصصان علوم انسانی و متخصصان علوم استراتژیک و متخصصان اسلام‌شناس، به صورت موقتی تشکیل می‌شود؛ جهت تدوین فرایند راهبردی و اجرایی، اهداف و چشم‌انداز، نقشه راه تحول علوم انسانی و تدوین وظایف شورای سیاست‌گذاری.

مرحله دوم: تشکیل شورای سیاست‌گذاری تحول: این شورا، باید متشکل باشد از یک فیلسوف علوم انسانی و سه اسلام‌شناس (متخصص در کلام و فقه و اخلاق) و مسئولان متخصص گروه‌های تخصصی در علوم انسانی ذیل، که توانایی مدیریت گروه‌های تخصصی تحول را داشته باشند. گروه‌های تخصصی علوم انسانی عبارت‌اند از: فلسفه، فقه، اصول فقه، حقوق، الهیات، کلام، فلسفه دین، عرفان و ادیان، علوم قرآن و حدیث، ادبیات فارسی، زبان‌های خارجی، روان‌شناسی، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، علوم اقتصادی، مدیریت، علوم تربیتی، هنر، معماری، مطالعات زنان و خانواده، علوم تاریخی، علوم جغرافی، علوم ارتباطات، غرب‌شناسی، مطالعات فرهنگی.

مرحله سوم: تشکیل گروه‌های تخصصی تحول: گروه‌های علمی تحول در عرصه علوم انسانی به صورت تخصصی با حضور متخصصان متعهد و معتقد به تحول، شکل پیدا می‌کند. این گروه‌ها، برای رسیدن به اهداف تحول، باید وقت کافی بگذارند و با برگزاری جلسات سه ساعته ماهیانه، به همراه فعالیت‌های جانبی در مراکز علمی خود، منشأ تحول و ارتقای علوم انسانی شوند. اعضای متخصص علوم انسانی در شورای سیاست‌گذاری، به عنوان رئیس گروه تخصصی تعیین می‌گردند تا با مشارکت اعضای علمی گروه به تدوین اهداف و وظایف و مدیریت گروه بپردازند.

تعداد اعضای پیوسته هر گروه، پانزده نفر از اساتید با رتبه استادتمامی یا دانشیار دانشگاه‌های معتبر کشور می‌باشند، تا هر یک

در دانشگاه خود و دانشگاه‌های دیگر بتوانند تحول در آن رشته را با جمعی از استادان و اعضای وابسته مدیریت کنند.

هر گروهی باید تلاش کند تا در راستای تحقق اهداف و وظایف تحول علوم انسانی، عضوگیری کند و محققان بیشتری را به صورت وابسته به کار گیرد تا تحول در درون گروه‌های علمی و استادان دانشگاهی و حوزوی اتفاق بیفتد.

وظایف گروه‌های تخصصی عبارت‌اند از:

تعیین اهداف و چشم‌انداز تحول در رشته تخصصی؛

برنامه‌ریزی و مدیریت در راستای فرهنگ‌سازی گفتمان تحول در علوم انسانی دانشگاه‌ها و مراکز علمی؛

آسیب‌شناسی ساختار و مدیریت؛

ارزیابی برنامه‌های آموزشی و پژوهشی؛

کاهش و افزایش علمی و هدفمند رشته‌های علوم انسانی؛

ارتباط با نخبگان حوزوی در راستای تقویت و بهره‌گیری از مبانی علوم انسانی اسلامی؛

آسیب‌شناسی سرفصل‌های رشته‌های علوم انسانی؛

آسیب‌شناسی کتاب‌های درسی و غیردرسی و کتاب‌های ترجمه‌شده علوم انسانی؛

آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌های رشته‌های علوم انسانی؛

دانش‌افزایی اساتید علوم انسانی در راستای تحول؛

نقد نظریه‌های علوم انسانی غربی؛

دستیابی به مبانی اسلامی؛

شناسایی مبانی علوم انسانی غربی و جایگزینی مبانی اسلامی و نشان‌دادن تغییر نظریه‌ها؛

تولید نظریه‌های علوم انسانی اسلامی با استفاده از مبانی اسلامی؛

ترویج و توسعه ملی نظریه‌های علوم انسانی اسلامی؛

ترویج و توسعه جهانی نظریه‌های علوم انسانی اسلامی؛

مسئله‌شناسی در حوزه‌های مورد نیاز جامعه؛

برگزاری نشست‌های تخصصی و بینارشته‌ای در دانشگاه‌ها و مراکز علمی؛

برگزاری همایش‌های ترویجی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی؛

برگزاری نشست‌های مشترک علمی با مراکز و نخبگان حوزوی؛

انتشار مجلات تخصصی علمی ترویجی و علمی پژوهشی در راستای نقد نظریه‌های علوم انسانی غربی و تولید علوم انسانی غربی؛

تأسیس پایگاه‌های اینترنتی تخصصی و ترویجی در رشته‌های علوم انسانی اسلامی؛

آگاهی‌بخشی به دانشجویان درباره معارف اسلامی متناسب با رشته تحصیلی، برای به‌کارگیری در نظریه‌های علوم انسانی و پرورش منابع انسانی و متخصصان علوم انسانی اسلامی؛

ارزیابی تحقیقات برتر و معرفی آن‌ها به جشنواره فارابی؛

ایجاد یا بالندگی انجمن‌های علمی استادان و دانشجویان و بصیرت‌افزایی در مسئله تحول.

بهتر است بدانیم در فرایند اجرایی تحول در علوم انسانی لازم نیست تمام وضعیت موجود شناسایی شود و سپس وضعیت مطلوب معلوم گردد و بعد به اصلاح آن پرداخت. مدیریت می‌تواند به صورت فرایندی، به شناسایی و اصلاح علوم انسانی بپردازد.

فرآیند معرفتی تحول در علوم انسانی

تحول در علوم انسانی، علاوه بر فرایند راهبردی و اجرایی به «فرایند معرفتی» هم نیاز دارد، که باید مدیریت شود؛ این فرایند به شرح ذیل بیان می‌گردد:

مرحله اول؛ نقد میراث غربی

این مرحله از نقد، با نقد در فرایند راهبردی تفاوت دارد. در فرایند راهبردی به اصل استراتژیکی به نام نقد پرداخته شده است؛ ولی نقد در فرایند معرفتی، به محتوای نقد پرداخته می‌شود. فرایند معرفتی نقد نیز باید همانند فرایند راهبردی و اجرایی مدیریت شود. اما فرایند معرفتی نقد عبارت است از:

۱- نشان‌دادن تئوری‌های علوم انسانی غربی معارض با آموزه‌های آشکار اسلامی در علوم انسانی؛

۲- تهذیب و پاک‌سازی آموزه‌های معارض غربی، با کمک آموزه‌های اسلامی از عناصر کلیدی تمدن غرب؛

۳- معرفی و نقد پارادایم‌ها، الگوهای فلسفی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی غربی در عرصه علوم انسانی با یکدیگر، با بهره‌گیری از مبانی فلسفی، جهان‌بینی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اسلام.

مرحله دوم؛ کشف میراث اسلامی

۱- شناسایی و تدوین میراث علوم انسانی اسلامی؛

۲- کشف الگوها و نظام‌های علوم انسانی در تمدن گذشته اسلامی.

مرحله سوم؛ تولید فلسفه و نظریه‌های علوم انسانی اسلامی

۱/ کشف عناصر کلیدی علوم انسانی اسلامی؛

۲- تدوین نظام و الگوی فلسفی و جهان‌بینی اسلامی؛

۳/ تدوین نظام انسان‌شناسی اسلامی عام برای همه علوم انسانی اسلامی؛

۴- تدوین نظام انسان‌شناسی اسلامی خاص برای هر یک از علوم انسانی جهت کشف انسان اقتصادی، سیاسی، مدیریتی، تربیتی، حقوقی و... در اسلام؛

۵- تدوین نظام ارزش‌شناسی عام برای همه علوم انسانی اسلامی؛

۶- تدوین نظام ارزش‌شناسی خاص برای هر یک از علوم انسانی اسلامی؛

۷- تدوین نظام روش‌شناسی اسلامی؛

۸- تدوین تعاریف و مدل‌های مختلف اسلامی‌سازی علوم انسانی؛

۹- تعریف و تدوین مدل پذیرفته‌شده در باب علوم انسانی اسلامی یعنی: الگوی حکمی-اجتهادی علوم انسانی؛

۱۰- ساده‌سازی مدل‌گزینشی، برای استفاده عالمان علوم انسانی؛

۱۱- آزمون‌پذیری مدل علم دینی؛

۱۲- کشف نظریه‌های علوم انسانی اسلامی؛

۱۳- تولید علوم انسانی اسلامی؛

۱۴- بازسازی و بالندگی علوم انسانی اسلامی.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که مشاهده شد با انتخاب نظریه مختار در باب چیستی علم و چیستی علوم انسانی، توانستیم بهینه‌سازی، بومی‌سازی و اسلامی‌سازی علوم انسانی را به‌عنوان ساحت‌های تحول در علوم انسانی تعریف نماییم و ضرورت آن‌ها را آشکار نماییم. اما برای ایجاد تحول پایدار باید «فرایند راهبردی» و اجرایی آن واضح گردد؛ فرایند راهبردی شامل چهار مرحله «فرهنگ‌سازی»، «نقد»، «تولید» و «ترویج» است. با این ملاحظه که این فرایند با بخش‌نامه و آیین‌نامه تحقق نمی‌یابد و باید استعدادها و توانمندی‌های استادان دانشگاه و حوزه به‌کار گرفته شود تا گفتمان نخبگانی شکل گیرد. همچنین تجربه آموزشی، پژوهشی و مدیریتی تحول علوم اسلامی در سه دهه اخیر در انجمن‌ها و مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های اسلامی و تجربه نیم‌قرن اخیر در جهان، تجربه مبارکی است که باید از آن استفاده شود و از برخی رشته‌های علوم انسانی که در اسلامی‌شدن توفیق بیشتری داشتند در اسلامی‌سازی علوم دیگر بهره برد.

پس از تبیین فرایند راهبردی، سه مرحله برای «فرایند اجرایی» پیشنهاد شد، که شامل موارد ذیل می‌شود: تشکیل شورایی متشکل از متخصصان علوم انسانی و متخصصان علوم استراتژیک و متخصصان اسلام‌شناس، برای ۱/ تدوین فرایند راهبردی و اجرایی، اهداف، چشم‌انداز و نقشه راه تحول علوم انسانی؛ ۲/ سیاست‌گذاری؛ ۳/ تشکیل کمیته‌های تخصصی.

اما مهم‌ترین بُعد این فرایندها، مراحل «تحول معرفتی» است: ۱/ نقد میراث غربی؛ ۲/ کشف میراث اسلامی؛ ۳/ تولید فلسفه و نظریه‌های علوم انسانی اسلامی. البته بخش‌هایی از این فرایندها اجرایی شده‌اند، اما لازم است تلاش‌های صورت‌گرفته، هم‌افزا و هم‌گرا شوند.